روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
یکشنبه • ۱۷ فروردین ۱۳۹۳ • ۶جمادی‌الثانی ۱۴۳۵ • ۶ آوریل ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۱۹۸۳ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۱۹:۴۸ • اذان صبح فردا ۵:۱۷ • طلوع آفتاب ۶:۴۳

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

مردی که می‌خندید

پوریا عالمی

• پشت آمبولانس نشسته بودم و توی خیابان‌ها می‌چرخیدم که دیدم ناغافل تالاپی یک ماشین زد به یک عابر، عابر پرید هوا، سه‌تا چرخ خورد، بعد افتاد زمین، ۳۰متر غلت خورد، بعد افتاد تو جوب، ۳۰۰متر قل خورد. گازش را گرفتم و رفتم بالا سر مصدوم و پیاده شدم و گفتم: خوبی؟

عابر، که یک روزنامه توی جیب کتش بود، تا پرسیدم خوبی، قاه‌قاه زد زیر خنده.

گفتم: «بچه این محلی؟» قارت‌قارت خندید.

گفتم: «شغلت چیه؟» هارهار خندید.

گفتم: «زن و زندگی داری؟» هرهر خندید.

ضربه جدی بود. گذاشتمش توی آمبولانس و یک آمپول وریدی تقدیمش کردم و راه افتادیم.

کمی بعد که حالش جا آمد گفت: «من دوساله بیکارم...» و خرررت‌خرررت خندید. بعد گفت: «یه‌سال هم حقوق طلب داشتم که بهم نمی‌دهند...» و قورقورررر خندید. بعد گفت: «بیمه بیکاری‌ام بهم شش‌ماه بیشتر ندادند، چون کارفرما بیمه‌ها را رد نکرده بود...» و هیش‌هیش خندید. بعد گفت: «دختری هم که رفته بودم خواستگاریش، زن پسرعموم شد که هم خودش انحراف داشت، هم چندتا دوست انحرافی داشت...» و هوووش‌هوووش خندید. بعد گفت: «دوماه پیش هم به‌خاطر آلودگی هوا نصف فامیلمان منقرض شد...» و قووورت‌قووورت خندید. بعد گفت: «دوتا از فامیل‌هامون هم سوار اتوبوس بودند که اتوبوس در راه قم آتیش گرفت و سوخت...» و قووووژقووووژ خندید. بعد گفت: «یکی از فامیلامون هم به دلیل ناتوانی در استقرار مستحکم خود لب پنجره هنگام آتش‌سوزی افتاد...» و قاااارقااار خندید. بعد گفت: «بابام هم هرچی پول داشت سکه خریده بود که سکه ارزان شد و بابام سکته کرد...» و یاااهیااه خندید. بعد گفت: «الان هم صابخونه جوابمان کرده و رفتیم زیر پل پارک‌وی کارتن‌خواب شده‌ایم...» و هوووش‌هوووش خندید. بعد گفت: «کرایه تاکسی هم ۲۵درصد اضافه شده باید همه‌ش پیاده برم، واسه همین کنار اتوبان ماشین می‌زنه به آدم...» و خااااش‌خااااش خندید... .

آیا داشت هذیان می‌گفت؟ ما نمی‌دانیم. بهش گفتم: «حالا با این حجم غم و ماتم، چرا می‌خندی؟»

دست کرد توی جیبش و روزنامه را درآورد و داد دست من و گفت از روش بخوان. خواندم: «یک روانشناس به خبرگزاری ایسنا گفته درد نشانه‌ای برای ادامه زندگی است...»

عابر گفت: «این‌همه درد یعنی زندگی ادامه دارد... این آقازاده‌ها و ازمابهتران که درد ندارند، زندگی نمی‌کنند که بیچاره‌ها...» و باز خندید.

ادامه‌اش را خواندم: «این روانشناس افزود خنده موجب کاهش درد می‌شود.» عابر بیشتر خندید. اینقدر خندید که گریه‌اش درآمد.

گفتم: «چرا گریه می‌کنی؟»

گفت: «خط آخرش را بخوان.»

خط آخر را خواندم: «این روانشناس در پایان به ایسنا گفته است که خنده، طول عمر را افزایش می‌دهد... .»

عابر گفت: «مساله اینجاست که می‌خندی که کمتر دردت بگیره. یا یادت بره دردت گرفته و درد داری. اما بدبختی اینجاست که خنده دردت‌رو کم می‌کنه، عمرت‌رو زیاد. که یه دودوتاچهارتا کنی می‌بینی درواقع داره دردت کش میاد...» و زارزار گریست.

الان شما دارید می‌خندید یا گریه می‌کنید. آیا دردتان آمده؟ آیا خوشتان آمده؟ ما نمی‌دانیم.

بازتاب

تکذیب خبر فوت‌ام!

عباس توفیق
سردبیر روزنامه توفیق

• در شماره دیروز روزنامه «شرق» به مناسبت درگذشت شاعر قدیمی و کهنسال روزنامه توفیق - و به یاد او- مقاله‌ای نوشته بودم با عنوان:

درگذشت طنزنویس کهنسال «توفیق»
دکترباستانی‌پاریزی

بگذریم از اینکه در آن مقاله، چند شعر زیبای باستانی را «کله‌ملق» کرده بودند، ولی کاش کار به همین‌جا ختم می‌شد. عنوان مقاله را هم به صورت زیر اصلاح(!) کرده بودند:

درگذشت طنزنویس کهنسال «توفیق»
دکتر عباس توفیق- سردبیر روزنامه توفیق

و در نتیجه عده کمی را ناراحت و عده بسیاری را خوشحال کرده بودند!

این بلا را یک‌بار سر طنزنویس معروف آمریکایی «مارک تواین» آورده بودند و او در تکذیب خبر فوت‌اش نوشته بود: «خبر فوت من اغراق‌آمیز بود!»

ولی من برای رفع ناراحتی عده کمی و رفع خوشحالی عده زیادی، بدینوسیله خبر فوت خودم را شخصا- در زمان حیات- تکذیب می‌کنم.

ناراحت‌ها، ناراحت نباشند- خوشحال‌ها هم هنوز قدری زود است که خوشحال شوند...! قدری صبر کنند! «مدتی صبر، خبر نزدیک است»!؟

آروین
arvinmad@gmail.com

کارتون خواب

تدابیر امنیتی، تهدیدهای انتخاباتی طالبان را خنثی کرد

کافه نظر

پیام تبریک رییس‌جمهور؛ امیدوارکننده یا نومیدانه؟

شرق: پیامک تبریک رییس‌جمهور روحانی که نوروزی سرشار از شادی و امید را آرزو می‌کرد تا آخر تعطیلات برای بسیاری از کاربران تلفن همراه ارسال شد. ابتکاری که استقبال و گاهی حاشیه‌هایی را به دنبال داشت. برخی افراد، بی‌خبر از تصمیم روحانی پیرامون ارسال پیامک برای همه ایرانیان، با خوش‌بینی تصور کرده بودند که این پیام به صورت اختصاصی برای آنان ارسال شده است و حتی بعضی می‌خواستند به پیامک دریافتی پاسخ دهند که البته دریافتند امکان ارسال پیامک پاسخ وجود ندارد. از سوی دیگر، گروهی از تخصیص بیت‌المال برای ارسال پیامک تبریک شخصی انتقاد کردند اما آنگونه که اعلام شده، هزینه پیامک‌های ارسالی، از بودجه پرداخت نشده، بلکه اپراتورها، ارسال رایگان پیامک‌ها را پذیرفته‌اند. سوای حاشیه‌های این اقدام که اغلب، خاستگاه سیاسی / جناحی دارد، پیامک‌های تبریک رییس‌جمهوری، نوآوری روحانی از نکات قابل‌توجه نوروزی بود. در همین زمینه، نظر چهار چهره را پرسیده‌ایم که در ادامه می‌خوانید:

عکس تزیینی است

فرزانه طاهری ◄ مترجم

پیام تبریک نوروزی رییس‌جمهور را من، روز دوازدهم فروردین و آخر از همه دریافت کردم و برایم حس خوبی داشت مخصوصا وقتی برخورد مسوولان با نوروز را با قبل‌تر مقایسه می‌کردم به‌نظرم اتفاق خوبی بود اگرچه همان تبریک کلی از طریق رسانه‌ها هم کافی بود. البته نمی‌دانم که در جاهای دیگر دنیا هم این موضوع مرسوم است یا نه، به‌هرحال من هم تعجب کردم و برایم جالب بود حتی اول فکر کردم پیامکی شوخی است، چون نشنیده بودم که دیگران هم آن را دریافت کرده‌اند، اما وقتی از سایرین هم شنیدم، به‌نظرم بامزه آمد.

بدرالسادات مفیدی ◄ روزنامه‌نگار

دریافت پیامک اختصاصی تبریک نوروز از رییس‌جمهور برایم جالب بود و به‌نظرم کار خوبی آمد. بعضی افراد این کار را تحلیل کردند و مقایسه‌اش کردند با رفتارهای رییس‌جمهور پیشین و گفتند رفتاری پوپولیستی است اما به‌نظرم این نوع برداشت‌ها اغراق‌آمیز است و این کار رییس‌جمهور، کاری بدیع و نو بوده و تاکنون چنین کاری را از سوی روسای جمهور قبلی شاهد نبودیم و اصولا آنقدر پول‌ها نادرست مصرف می‌شود که نمی‌توان گفت این هزینه‌ای نابجا بوده. ممکن است واکنش‌های منفی هم داشته باشد اما در مجموع تاثیر مثبتی داشته. با کل جامعه ایرانی که در تماس نیستم تا حس و حال آنان را بدانم اما در محدوده اطرافیان خودم دیدم همگی از این کار استقبال کردند و از این پیام خوشحال شدند و برایشان خوشایند بوده که پیام تبریکی از سوی رییس‌جمهورشان دریافت کرده‌اند. ضمن اینکه اپراتورها این هزینه را تقبل کردند و اصلا هزینه چشم‌گیری نبوده، حتی اگر از سوی دولت هم تامین می‌شد، هزینه‌ای خیلی زیاد و گزاف نبود و بعد هم بخشی از فعالیت‌های دولت، باید شامل همین ارتباط‌گیری با جامعه و مردم باشد، بنابراین پولی هدر نرفته است.

سیروس الوند ◄ کارگردان

به‌نظرم حرکت بسیار پسندیده‌ای بود و تصور می‌کنم هرکس این پیام را گرفت، خوشحال شد. یک ابتکار عمل بود و من و همه اطرافیانم از دریافت این پیامک، واقعا حس خوبی داشتیم. در کل، تبریک اختصاصی رییس‌جمهور، حس خوبی می‌داد. به‌نظر من ابدا هدردادن بیت‌المال نبود و اتفاقا بسیار بجا و هوشمندانه بود.

ریما رامین‌فر ◄ بازیگر

از دریافت پیام اختصاصی رییس‌جمهور، احساس خوبی داشتم. وقتی اس‌ام‌اس تبریک ایشان را خواندم با اینکه می‌دانستم اس‌ام‌اس اختصاصی نیست و برای همه ارسال شده، باز هم دوستش داشتم. ایده خیلی جذابی بود. من فکر می‌کنم به قدری در طول روز هزینه‌های مختلفی نابجا مصرف می‌شود که با دریافت این پیامک، ابدا حس نکردم هزینه بیهوده‌ای صورت گرفته است.

بهارانه

بهاره و باز کبوترا خواب می‌بینن ماهی شدن

محمد صالح علا

عروسی زمین و آسمان است و من در خواب‌ها آواز می‌خوانم: «بهاره و باز کبوترا خواب می‌بینن ماهی شدن...» پنجره‌ها شکلک درمی‌آورند. می‌گویم: «پنجره‌ها مراقب باشید، دوستی‌تان با بهار و سبزی نباید موجب دست‌انداختن زمستان و سردی شود.» نوروز ۹۳ از میان بهار راه خود را باز کرد و به‌سمت خانه ما آمد. کشتزارهامان سبز، رودهامان پرآب، باغ‌هامان پر باد، آینه‌هاست روبه‌روی آسمان، من مثلِ هر سال می‌خواهم دست پدرم را ببوسم. پدرم نیستند. رفته‌اند. و مقیمِ عالمِ نازند... من هم در عوض دستِ یکان‌یکان پدرهای هم‌وطنم را می‌بوسم. آنقدر می‌بوسم که بوسه‌هایم تمام می‌شود. وه چه زمانی بوسه‌هایم تمام می‌شود، سراسیمه از خواب می‌پرم. چه خواب بی‌هنگامی؟ یادم می‌آید که هنگام تماشای فیلم (در زمان) «In Time» اندرو نیکول، خوابم برد. داستان با مزه‌ای دارد. دانشمندان با دستکاری ژن انسان کاری می‌کنند که عمر آدمی به ۲۵سال سن برسد. آن‌وقت دو نوع انسان می‌ماند، یکی پولدارها، یکی بی‌پول‌ها، که در ۲۵سالگی می‌میرند. در این فیلم، زمان تبدیل به واحد پول شده است. یعنی مردمان باید به‌جای پول، زمانی از عمرشان را بپردازند. مثلا برای سوارشدن به اتوبوس سه‌دقیقه یا برای استفاده از تلفن عمومی یک‌دقیقه از عمر را پرداخت کنند. پس بشر برای بیشتر زنده‌ماندن باید تلاش کند. به‌جای پول، زمان به دست بیاورد و زمان مصرف کند. غیر از پولدارها که با پول‌هاشان به زندگی جاودانه می‌رسند. در یک اتوپیای زمانی. فیلم، ریشخند بیماری کاپیتالیسم، آن هم پس از سال ۲۰۰۸ و موج بزرگ‌ترین رکود اقتصادی در ایالات متحده است. چه فیلم عمیقی! چرا خوابم برد؟ سینما، پدیده دلبرانه روزگار ماست... زمانی که فیلم می‌بینیم، داستان مردم دیگر را وارد خاطرات خودمان می‌کنیم... که آدمی یک وطنِ جسمی دارد، یک وطنِ عقلی و در دورانِ ما، یک وطنِ سینمایی... و همین وطنِ سینمایی است که مردمِ دنیا را قوم و خویشِ هم کرده. آنها هم فیلم‌های ما را می‌بینند و وارد خاطراتِ خود می‌کنند. مصری‌ها، کره‌ای‌ها، انگلیسی‌ها، هندی‌ها، استرالیایی‌ها، پاکستانی‌ها... و این سینماست که مردم دنیا را در یک

همدلی زیباشناختی قرار داده است... چه خوابِ عجیبی! در آن خوابِ بی‌هنگام بود که از خودم می‌پرسیدم: چرا به بیداری پرتاب شدم؟ و اکنون، من با دهانی بدونِ بوسه چه کار کنم؟ که بوسه‌ها از تجهیزات اصلی شادی‌ها در بهارند... و چه خوب است که بهار، همراه ما می‌شود که آفریدگار بزرگ، جهان را در شش گاه آفرید و ششمین روز، انسان را آفرید. که روزِ نخست، بهار است... شایسته ستایش و شادمانی. شادی‌های بزرگ، که گلایه‌های کوچک را کنار می‌زنند... و در بزنگاهِ فرخ روز، مردم را به هم دچار می‌کنند.

بیت: سخن در پرده می‌گویم، چو گل از غنچه بیرون آی / که بیش از پنج روزی نیست، حکمِ میرِ نوروزی

پس سینما زلفِ ما را با مردم دنیا گره می‌زند... که سینما از جزییاتِ خوشبختی انسانِ امروزیست... سینماست که اخلاقِ پرومِته‌ای را از آدمی دور می‌کند. پس برادرم «نیوتن» اشتباه کرده است. زمین هیچ جاذبه‌ای ندارد. سیب‌ها به‌خاطرِ سینما می‌رسند... به‌خاطرِ سینما از درخت می‌افتند، جاذبه زمین، سینماست. دوباره برگردم به لب و دهانم... به بوسه‌های تمام‌شده. اکنون که بوسه‌هایم تمام شده، لب‌هایم را برای حرف‌زدن به کار می‌گیرم. پس با لب‌هایم و با صدای بلند می‌گویم: من خوشبختم و خوشبختی مثل آدامس، چسبیده به آستینِ کُتم... چپ می‌روم خوشبختم، راست می‌روم خوشبختم، می‌نشینم خوشبختم، برمی‌خیزم خوشبختم، گریه می‌کنم خوشبختم، می‌خندم خوشبختم، علی‌الخصوص اکنون که عروسی زمین و آسمان است و ما همه دعوت داریم. که آدمی دایما بخشی از چیزی بزرگ‌تر از خویشتن است و ما بخشی از این بهار بزرگیم.

گزارش فردا

۴۱ سال از تصویب قانون بازنشستگی گذشت

هنرِ بازنشست‌شدنِ هنرمند

سعید برآبادی

هجدهم فروردین ۴۱سال پیش، مجلسیان کار تصویب قانونی را به پایان رساندند که بعدها به نام قانون بازنشستگی کشور معروف شد؛ قانونی که به‌کارمندان دولت این حق را می‌داد که با ۲۰سال سابقه خدمت، بازنشسته شوند. نزدیک به نیم‌قرن از تصویب این قانون گذشته و با ورود شرکت‌ها و سیستم‌های بیمه‌گذار جدید، فرآیند بازنشستگی از کارمندان رسمی دولت به بخش‌های خصوصی و شاغلان حوزه‌های مختلف کشیده شده و در ذهن بسیاری از نیروهای کار، «آتیه» به موضوعی حیاتی بدل شده. اما آیا هنرمندان هم از قِبَل این قانون ۴۰ساله بهره‌ای برده‌اند؟

هنرمندان فراوانی هستند در حوزه‌های مختلف که گهگاه در گپ‌های خصوصی و مصاحبه‌های رسانه‌ای از نامعلوم‌بودن آینده شغلی خود سخن گفته‌اند و از نگرانی‌ای که از وداع با اشتغال، بدون بازنشستگی دارند اما آنطور که ایرج راد، مدیر «خانه تئاتر» به «شرق» می‌گوید، وضع بازنشستگی هنرمندان با تصویب قانونی که به قانون «حقوق پدیدآورندگان» مشهور شده، فرق کرده و از فرازهای همیشگی به نشیب افتاده: «از زمانی که قانون پدیدآورندگان به تصویب رسیده، هنرمندان در رشته‌های مختلف می‌توانند تحت ضوابطی خود را مشمول بازنشستگی و بیمه خدمات‌درمانی کنند. در تئاتر هم وضع به همین منوال است و این کار از طریق خانه تئاتر انجام می‌شود. این موضوع تنها مربوط به امروز و دیروز نیست. از سال‌های گذشته، تمام کسانی که به‌نوعی در استخدام وزارت فرهنگ و هنر سابق و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعلی بوده‌اند به دلیل وضعیت استخدامی خود بعد از ۳۰سال بازنشسته می‌شدند اما مشکل بر سر هنرمندانی بوده که خاک صحنه خورده اما هیچ‌گاه از آرامشی درباره آتیه خود برخوردار نبوده‌اند: «با تشکیل خانه تئاتر، مساله خدمات‌درمانی، بیمه ازکارافتادگی و بازنشستگی، از موضوعات مهمی بود که باید برای اعضا تدارک دیده می‌شد و حالا بیش از ۱۰سال است که اعضای خانه تئاتر می‌توانند تحت ضوابطی از این خدمات بهره‌مند شوند.»

تئاتری‌ها برونگرا هستند و در مطالبه حقوق خود اگر نگوییم پیشتازتر از دیگر آرتیست‌ها، لااقل شانه‌به‌شانه سینمایی‌ها در خط مقدم قرار دارند اما معلوم نیست که آیا هنرمندان عرصه‌های دیگر هم می‌توانند با این آرامش درباره بازنشستگی خود سخن بگویند؟ مهتاب سوزن‌دوز، تنها چندماهی قبل از مرگش آن‌هم به کمک خبرنگاران حوزه میراث فرهنگی توانست دفترچه بیمه‌اش را بگیرد و بسیاری از هنرمندان حتی از این شانس نیز محروم ماندند، با این حساب آیا بعد از ۴۰سال، هنوز زمان اجرای گسترده قانون بازنشستگی نرسیده؟

میراث فردا

برای منوچهر سعیدوزیری، روزنامه‌نگار پیشکسوت

پایان یک رویا

پژمان موسوی

چرخ روزگار گویی نمی‌خواست حتی «مرگ»، مرد فراموش‌شده تاریخ مطبوعات ایران را به سرخط خبرها آورد و نام او را حتی با این بهانه بر سر زبان‌ها بیندازد که اگر جز این بود، سایه شوم مرگ، ظهر بیست‌ونهم اسفند درست در دقایقی که ایرانیان خود را برای لحظات تحویل سال نو آماده می‌کردند، بر بیمارستان جم تهران حاکم نمی‌شد و منوچهر سعیدوزیری را با خود نمی‌برد. منوچهر سعیدوزیری روزنامه‌نگار پیشکسوتی بود که از سال‌های دور، سال‌هایی که فرقه دموکرات کنترل تبریز را به دست گرفته بودند و او مجبور شده بود به دستور شخص جعفر پیشه‌وری، ارگان این فرقه در شهر زادگاهش زنجان را سردبیری کند، تا سال‌هایی که او در دهه ۳۰ و ۴۰ مجله اطلاعات هفتگی و روزنامه اطلاعات به‌عنوان یکی از دو روزنامه اصلی ایران را سردبیری می‌کرد، او در تمام این سال‌ها روزنامه‌نگاری مبتکر، خلاق و صاحب ایده با روحیه «مشارکتی» بود و همواره سعی در تقویت روحیه کار مشارکتی در تحریریه‌ها داشت. همین سال گذشته بود که در بزرگداشت این مرد فراموش‌شده تاریخ مطبوعات ایران در روزنامه «شرق» و در شرح نخستین مواجهه او با مطبوعات پس از سال‌ها بی‌خبری از مردی نوشته بودم که روزی در «متن» خبرها بوده است و امروز حتی در «حاشیه»اش هم نیست؛ مردی که از نوجوانی در آرزوی «تولستوی»شدن بود و در نهایت هم به‌قول خودش «دریغا آن نهال آرزو هرگز به بار ننشست»! تعجب کرده بود که چرا سراغش را گرفته‌ام و به‌قول خودش می‌خواهم احیایش کنم. من اما در کارم مطمئن بودم زیرا آن زمان می‌دانستم منوچهر سعیدوزیری، یادگاری است از قرنی که اینک در سال‌های پایانی آن قرار داریم؛ قرنی که او در سال‌های بحرانی‌اش حضور و «مسوولیت» داشته است و هیچ‌گاه فراموش نکرده است که باید همواره در کنار مردم باشد و برای آنها بگوید و بنویسد. شاید از همین‌رو هم بود که « احیای» او برای بازخوانی کارنامه روزنامه‌نگاری‌اش و کنکاش در روزنامه‌نگاری آن‌سال‌ها در کنار آشنایی نسل جدید با یکی از تاثیرگذاران سال‌های دور، ضرورتی انکارناپذیر رخ می‌نمود. حیف و صد حیف که پرونده زندگی منوچهر سعیدوزیری حداقل برای روزنامه‌نگاران نسل جدید خیلی زود بسته شد و زمینه آشنایی عمیق‌تر این نسل با وی به‌عنوان یکی از روزنامه‌نگاران نسل ازیادرفته و فراموش‌شده، فراهم نشد؛ نسلی که او یکی از بازیگرانش بود و چندین نفر دیگر از نسل او، نسلی که دود چراغ خورده‌اند و منبعی زنده برای تاریخ شفاهی روزنامه‌نگاری ایران هستند، هنوز در بین ما هستند و می‌توان امیدوار بود که هم‌صحبتی و انتقال تجربه از اینان، بتواند روشنگر تفاوت‌ها و شباهت‌های روزنامه‌نگاری نسل‌های مختلف روزنامه‌نگاران ایران از نظرگاه کار حرفه‌ای و مسوولیت‌های اجتماعی و اخلاقی باشد.

خبر فردا- فردا گذرانی

• تعطیلات نوروزی تمام شد و از فردا قیمت تمام هتل‌های کشور، ۲۰درصد گران می‌شود، یعنی قیمت صدهزارتومانی اتاق در بعضی از هتل‌ها به ۱۲۰هزارتومان و قیمت ۳۰۰هزارتومانی سوییت‌ها به نزدیکی ۴۰۰هزارتومان خواهد رسید. با این حساب سال بعد، باز هم مسافران کمتری قصد اقامت در هتل‌ها خواهند کرد.

• از فردا، جنوب کشور بارانی است و حتی ممکن است در برخی از شهرها مانند سیستان‌وبلوچستان، این بارش رگباری و طوفانی باشد. هواشناسی اعلام کرده که وضعیت هوای جنوب کشور تا آخر هفته بی‌باران نخواهد بود اما تهران گرم می‌شود.

• جلسه هماهنگی میزبانی فوتبال جام ملت‌های آسیا فردا در وزارت ورزش برگزار می‌شود.

• فردا نمایندگان مجلس شورای اسلامی با دکتر «حسن روحانی» رییس‌جمهوری دیدار و گفت‌وگو می‌کنند.

• قرار است از فردا رزمایش مشترک امداد و نجات ایران با کشور عمان به‌عنوان برنامه‌های نیروی دریایی در سال جدید به‌مدت سه روز برگزار شود.

• همان‌طور که بسیاری دنبال می‌کنند قرار است دور بعدی مذاکرات ایران و آژانس از فردا تا ۲۰ فروردین برگزار شود.

• می‌توانید صدای خود را به افرادی که نارسایی کلامی و صدایی دارند اهدا کنید. یک شرکت آمریکایی به نام VocaliD در حال تلاش است که با کمک ضبط صدای افراد داوطلب، برای افرادی که مشکل نارسایی صدا دارند، صدایی قابل تشخیص و مناسب تولید کند.

• این روزها می‌توانید شماره نهم و دهم دوماهنامه فرهنگی-اجتماعی «مروارید» را نیز بخوانید. در تازه‌ترین شماره این نشریه مقالاتی از مصطفی ملکیان، محمد صادقی، مریم پالیزبان، فرناز خطیبی، بیتا عظیمی‌نژادان، مریم نظری، مهدی جعفری خانقاه و... و مصاحبه‌هایی با استاد پرویز کلانتری، استاد ادیب برومند و دکتر علی فردوسی آمده و به موضوعاتی مانند جایگاه نوروز در فرهنگ ایران، شعر و ادبیات اعتدالی، نقد و بررسی فیلم‌های سینمایی، بررسی جریان‌های روشنفکری در دوره معاصر و... پرداخته شده است. سردبیری دوماهنامه مروارید بر عهده گیتا علی‌آبادی است.